

نافرمانی مدنی، راهی برای به میدان آمدن گسترده مردم

محمدرضا شالگونگی

گونه‌های پیشرو مردم در ایران، اکنون به نحوی بی‌سابقه، به راه‌های فراقانونی مقابله با استبداد فقهاتی می‌اندیشند. و در این میان، نافرمانی مدنی، به عنوان راهی برای گسترش جنبش ضد استبدادی مردم، بیش از همه بر سر زبان‌هاست. این در حالی است که در میان بخش قابل توجهی از فعالان سیاسی، مخصوصاً در صفوف چپ، بدبینی ریشه‌داری نسبت به این شیوه مبارزه وجود دارد. سازمان ما این بدبینی را ناموجه می‌داند و معتقد است که نافرمانی مدنی می‌تواند در گستراندن جنبش مستقل مردم در مقابله با جمهوری اسلامی نقشی بسیار کارآمد داشته باشد.^(۱) در اینجا من می‌خواهم دلایل این نظر را به اختصار توضیح بدهم.

نافرمانی مدنی چیست؟

قبل از هر چیز باید ببینیم نافرمانی مدنی چیست، در چه شرایطی می‌تواند کارآیی داشته باشد، و آیا می‌تواند در خدمت هدف‌های انقلابی به کار گرفته شود یا نه؟ «نافرمانی مدنی»، اصطلاحاً به نقض آگاهانه، عمدانه و مسالمت‌آمیز قوانین، مقررات و فرامین معین حکومتی از طرف مردم، گفته می‌شود. صفت «مدنی» در این اصطلاح به معنای «غیرنظامی» یا «غیرقهرآمیز» است. بنابراین، نافرمانی مدنی را می‌توانیم نافرمانی مسالمت‌آمیز نیز بنامیم. و از این نظر، نافرمانی مدنی، شیوه مبارزه‌ای است در مقابل مقاومت یا شورش مسلحانه. بعضی‌ها نافرمانی مدنی را در معنای مترادف با «مقاومت منفی» به کار می‌گیرند.^(۲) تردیدی نیست که خویشاوندی این دو مفهوم را نمی‌توان نادیده گرفت، اما مترادف دانستن آنها نیز می‌تواند گمراه‌کننده باشد. در مقاومت منفی، تأکید اصلی بر امتناع از اقدام است و نوعی بی‌تفاوتی؛ در حالی که نافرمانی مدنی بدون اقدام معنایی ندارد. فصل مشترک این دو شیوه مبارزه، مسالمت‌آمیز بودن آنهاست. در مقاومت منفی، این مسالمت از طریق خودداری از اقدام تأمین می‌شود، ولی در نافرمانی مدنی از طریق نوعی اقدام. این دو شیوه مبارزه بر مبنای نظری متفاوتی تکیه می‌کنند و بنابراین ممکن است، از لحاظ سیاسی، در هر شرایطی با هم سازگار نباشند. در مقاومت منفی، شما هر نوع اقدامی را بی‌ثمر یا حتی خطرناک می‌دانید و بنابراین می‌کوشید از طریق بردباری، تحمل خون‌سردانه ناملایمات و بی‌اعتنایی به بازی‌های دشمن، مواضع‌تان را در مقابل او حفظ کنید. معمولاً سخن مسیح در «موعظه بالای کوه» را معروف‌ترین نمونه دعوت به مقاومت منفی می‌دانند که گفته است: «در مقابل شریر مقاومت مکن، بلکه هر کس به

گونه‌های پیشرو مردم در ایران، اکنون به نحوی بی‌سابقه، به راه‌های فراقانونی مقابله با استبداد فقهاتی می‌اندیشند. و در این میان، نافرمانی مدنی، به عنوان راهی برای گسترش جنبش ضد استبدادی مردم، بیش از همه بر سر زبان‌هاست. این در حالی است که در میان بخش قابل توجهی از فعالان سیاسی، مخصوصاً در صفوف چپ، بدبینی ریشه‌داری نسبت به این شیوه مبارزه وجود دارد. سازمان ما این بدبینی را ناموجه می‌داند و معتقد است که نافرمانی مدنی می‌تواند در گستراندن جنبش مستقل مردم در مقابله با جمهوری اسلامی نقشی بسیار کارآمد داشته باشد.^(۱) در اینجا من می‌خواهم دلایل این نظر را به اختصار توضیح بدهم.

گونه‌های پیشرو مردم در ایران، اکنون به نحوی بی‌سابقه، به راه‌های فراقانونی مقابله با استبداد فقهاتی می‌اندیشند. و در این میان، نافرمانی مدنی، به عنوان راهی برای گسترش جنبش ضد استبدادی مردم، بیش از همه بر سر زبان‌هاست. این در حالی است که در میان بخش قابل توجهی از فعالان سیاسی، مخصوصاً در صفوف چپ، بدبینی ریشه‌داری نسبت به این شیوه مبارزه وجود دارد. سازمان ما این بدبینی را ناموجه می‌داند و معتقد است که نافرمانی مدنی می‌تواند در گستراندن جنبش مستقل مردم در مقابله با جمهوری اسلامی نقشی بسیار کارآمد داشته باشد.^(۱) در اینجا من می‌خواهم دلایل این نظر را به اختصار توضیح بدهم.

گونه‌های پیشرو مردم در ایران، اکنون به نحوی بی‌سابقه، به راه‌های فراقانونی مقابله با استبداد فقهاتی می‌اندیشند. و در این میان، نافرمانی مدنی، به عنوان راهی برای گسترش جنبش ضد استبدادی مردم، بیش از همه بر سر زبان‌هاست. این در حالی است که در میان بخش قابل توجهی از فعالان سیاسی، مخصوصاً در صفوف چپ، بدبینی ریشه‌داری نسبت به این شیوه مبارزه وجود دارد. سازمان ما این بدبینی را ناموجه می‌داند و معتقد است که نافرمانی مدنی می‌تواند در گستراندن جنبش مستقل مردم در مقابله با جمهوری اسلامی نقشی بسیار کارآمد داشته باشد.^(۱) در اینجا من می‌خواهم دلایل این نظر را به اختصار توضیح بدهم.

گونه‌های پیشرو مردم در ایران، اکنون به نحوی بی‌سابقه، به راه‌های فراقانونی مقابله با استبداد فقهاتی می‌اندیشند. و در این میان، نافرمانی مدنی، به عنوان راهی برای گسترش جنبش ضد استبدادی مردم، بیش از همه بر سر زبان‌هاست. این در حالی است که در میان بخش قابل توجهی از فعالان سیاسی، مخصوصاً در صفوف چپ، بدبینی ریشه‌داری نسبت به این شیوه مبارزه وجود دارد. سازمان ما این بدبینی را ناموجه می‌داند و معتقد است که نافرمانی مدنی می‌تواند در گستراندن جنبش مستقل مردم در مقابله با جمهوری اسلامی نقشی بسیار کارآمد داشته باشد.^(۱) در اینجا من می‌خواهم دلایل این نظر را به اختصار توضیح بدهم.

هم چنین باید توجه داشت که نافرمانی مدنی ضرورتاً به معنای ضدیت با

کلیت یک حکومت نیست، بلکه معمولاً به صورت ضدیت با قوانین، مقررات و دستورات حکومتی معین و نقض آنها بروز می‌کند. بنابراین، کسانی که به نافرمانی مدنی دست می‌زنند، ممکن است اهداف و تمایلات سیاسی و اجتماعی متفاوت و حتی متضادی داشته باشند، چپ یا راست، انقلابی یا اصلاح طلب باشند؛ اما علی‌رغم تمام اختلافات، آنها می‌توانند در نقطه اشتراکی با هم پیوند بخورند: در نقض آگاهانه، عامدانه و سازمان یافته یک سلسله قوانین و دستورات معین حکومتی. توجه به این صفت «حکومتی» اهمیت دارد، زیرا اصطلاح «نافرمانی مدنی» عموماً به اقدامات سیاسی اطلاق می‌شود، یعنی به اقداماتی که طرف مقابل آنها حکومت یا بعضی از دستگاه‌های حکومتی است. به عبارت دیگر، نافرمانی مدنی معمولاً دربارهٔ رویارویی افراد با نهادهای «جامعه مدنی» یا رویارویی میان خود این نهادها به کار نمی‌رود و صفت «مدنی» در این اصطلاح - همان طور که گفتیم - به معنای «غیر نظامی» است و تعلق به «جامعه مدنی» را نمی‌رساند.

و بالاخره، باید توجه داشت که اصطلاح «نافرمانی مدنی» را معمولاً دربارهٔ اقدامات مستقیم براندازی - هر چند مسالمت آمیز - به کار نمی‌برند. یعنی نافرمانی مدنی، قاعدتاً حول نقض قوانین و فرامین حکومتی معین صورت می‌گیرد، هر چند که با هدف‌های کاملاً انقلابی سازمان داده شده باشد. بنابراین، راه‌پیمایی‌های مثلاً دورهٔ انقلاب ۱۳۵۷ یا تظاهرات و تجمعات دانشجویان در ۱۸ تیر ماه ۷۸ و چند روز بعد از آن را معمولاً نافرمانی مدنی نمی‌نامند. اقداماتی از این دست را باید اقداماتی آشکارا انقلابی نامید، گرچه کاملاً مسالمت آمیز باشند.

با این مشخصات، نافرمانی مدنی شیوهٔ مبارزه‌ای است متعلق به سده‌های اخیر که در دنیای قدیم نمی‌توانسته کاربرد زیادی داشته باشد. نخستین نمونه‌های نافرمانی مدنی - به عنوان یک شیوهٔ مبارزه با ظرفیت‌های توده‌گیر شدن - را در سال‌های شکل‌گیری جنبش استقلال‌طلبی آمریکا می‌توان مشاهده کرد. در سال ۱۷۶۵ در ایالت‌های شرقی آمریکا - که در آن موقع هنوز مستعمرهٔ انگلیس بودند - جنبش گسترده‌ای در اعتراض به «قانون تمبر» (قانونی که از طریق خرید اجباری تمبر، بر پاره‌ای اسناد رسمی، روزنامه‌ها و سایر اسناد چاپ شده، مالیات می‌بست) شکل گرفت که گاهی با تظاهرات و گردهم‌آیی‌های نسبتاً خشنی هم همراه بود؛ اما در جریان آن شکلی از جنبش نافرمانی به وجود آمد و مردم آمریکا از خرید تمبر مالیاتی سر باز زدند تا جایی که پارلمان انگلیس ناگزیر شد «قانون تمبر» را در سال ۱۷۶۶ الغاء کند. تجربهٔ این پیروزی بود که سابقه و زمینهٔ مساعدی برای شکل‌گیری جنبش نافرمانی وسیع‌تری را در سال ۱۷۷۳ فراهم آورد، جنبشی که در اعتراض به «قانون چای» به وجود آمد و به جنگ‌های استقلال آمریکا منتهی شد. در جریان جنبش ضد چای، امریکائیان مصرف چای را تحریم کردند و حتی از ورود محموله‌های چای به بندر آمریکا جلوگیری کردند و در مقابل، امپراتوری انگلیس به سرکوب وسیع‌تری دست زد و پارلمان انگلیس با تصویب یک رشته قوانین (که در آمریکا به «قوانین غیر قابل تحمل» معروف شدند) آزادی‌های مردم مستعمرات را محدودتر ساخت و حتی در ایالت ماساچوست (که کانون جنبش بود) نوعی حکومت نظامی برقرار کرد. و از اینجا بود که جنبش‌های ضد مالیات مردم آمریکا به جنبش استقلال‌خواهانه روئیدند.^(۲) در جنبش‌های ضد مالیات آمریکا، توجه به دو نکته اهمیت دارد: اول این که، اینها هنوز جنبش‌های انقلابی نبودند و مردم این مستعمرات هنوز به پادشاه انگلیس به عنوان «رهبر و پدر مشترک ما» ابراز وفاداری می‌کردند. حرف آنها این بود که امپراتوری انگلیس با تحمیل مالیات بر مستعمرات، قانون اساسی خودش را (که طبق آن وضع

مالیات بدون تصویب نمایندگان مردم نامشروع تلقی می‌شد) زیر پا می‌گذارد، زیرا مردم مستعمرات در پارلمان انگلیس نماینده‌ای ندارند و مشروعیت مالیات بر ایالت‌های مستعمره منوط به تصویب آن از طرف مجلس نمایندگان هر یک از ایالت‌هاست. دوم این که، جنبش‌های ضد مالیات امریکائیان مرزبندی روشنی با شیوه‌های غیر مسالمت‌آمیز نداشتند و به لحاظ نظری، بر بنیاد اصل عدم خشونت استوار نبودند. اما بنابه مجموعه شرایط، شیوه‌های اصلی مبارزه، مسالمت‌آمیز بودند و در بطن چنین مبارزاتی بود که عملاً نوعی نافرمانی مدنی شکل گرفت و توده‌ای شدن این جنبش‌ها، و مخصوصاً گسترش آنها به میان طبقات پائین را شتاب داد.

نمونه‌های دیگری از نافرمانی مدنی را می‌توان در دورهٔ رویارویی ایالت‌های شمال و جنوب آمریکا بر سر برده‌داری مشاهده کرد؛ هنگامی که عدهٔ قابل توجهی در ایالت‌های شمالی به مخالفت فعال با «قانون برده‌فراری» برخاستند و نقض آن را یک وظیفهٔ اخلاقی قلمداد کردند. در متن همین رویارویی‌ها بود که هنری دیوید ثورو (H.D. Thoreau) در سال ۱۸۴۹ مقالهٔ معروفی در دفاع از «نافرمانی مدنی» نوشت که معمولاً آن را نخستین بیانیهٔ نظری نافرمانی مدنی تلقی می‌کنند. ثورو به لحاظ نظری، بیشتر یک آثارشبیست بود و می‌گفت «بهترین حکومت آن است که اصلاً حکومت نکند»، ولی نظریهٔ او به این دلیل اهمیت پیدا کرد که ضرورت مقابله با قوانین غیراخلاقی و غیرانسانی را پیش می‌کشید و تناقض بنیادهای نظام ارزشی مسلط در جامعهٔ آمریکا را نشان می‌داد. و این نکته‌ای بود که در آن هنگامهٔ رویارویی مخالفان و طرفداران برده‌داری در آمریکا، خیلی‌ها، مخصوصاً در ایالت‌های شمالی، در حقانیت آن تردیدی نداشتند. مثلاً در همان دوره، امرسون (R.W. Emerson) شاعر و فیلسوف معروف، در ضرورت مبارزه با برده‌داری (که عملاً در قانون اساسی آمریکا نیز پذیرفته شده بود) و حقانیت اخلاقی چنین مبارزه‌ای، دائماً یادآوری می‌کرد که «قانون برتر از قانون اساسی هم وجود دارد».^(۲) همین تأکید ثورو بر ضرورت عدم اطاعت از قوانین غیر اخلاقی باعث شده است که نظریهٔ او در دهه‌های اخیر نیز شدیداً مورد توجه قرار بگیرد. در واقع، او را باید نخستین نظریه پرداز نافرمانی مدنی در مقابل دولت‌های دموکراتیک به حساب آورد. فراموش نباید کرد که عنوان اصلی مقالهٔ او «مقاومت در مقابل حکومت مدنی» بوده است.

اما مفهوم نافرمانی مدنی، بیش از همه با نام مهاتما گاندی گره خورده است. به وسیلهٔ او بود که نافرمانی مدنی به افریقا و آسیا کشیده شد و در مقابله با نظام‌هایی غیر دموکراتیک، و در ابعاد واقعی‌توده‌ای به کار گرفته شد. سهم گاندی را در تکامل دادن نافرمانی مدنی و شناساندن آن به جهان در چهار نکته می‌توان خلاصه کرد:

۱- گاندی به لحاظ مفهومی، نافرمانی مدنی را دقیق‌تر کرد و عنصر کنش‌گری را در آن پررنگ‌تر ساخت. قبل از گاندی، مفهوم نافرمانی مدنی چندان دقیق نبود و حتی بسیاری از مبلغان شناخته شدهٔ آن، به فرق میان «نافرمانی مدنی» و «مقاومت منفی» توجهی نداشتند و تأکیدشان عمدتاً روی عنصر مسالمت بود. اما گاندی ضمن تأکید بسیار قاطع و حتی شبه مذهبی، روی عنصر مسالمت، عنصر کنش‌گری را نیز شدیداً مورد تأکید قرار داد. در واقع، او از اصطلاح «مقاومت منفی» متنفر بود و شیوهٔ مبارزهٔ خود را شیوهٔ جدیدی تلقی می‌کرد. او در سال ۱۹۰۶، هنگامی که هنوز در افریقای جنوبی بود، برای پیدا کردن عنوان مناسب‌تری که بتواند روح این شیوهٔ جدید مبارزه را بیان کند، جایزه تعیین کرد. و بالاخره، اصطلاح «ساتیاگراها» (Satyagraha) را روی آن گذاشت، که از دو کلمهٔ (سانسکریتی) Satya (حقیقت) و (سرگشی) Agraaha (سرکشی)

تشکیل شده است. بعدها که او با آثار ثورو آشنایی پیدا کرد، در نوشته‌های اش برای انگلیسی‌زبانان، از اصلاح «نافرمانی مدنی» که ثورو ابداع کرده بود، استفاده می‌کرد.^(۶)

۲- گاندی نافرمانی مدنی را به صورت یک اقدام جمعی در آورد و در ابعاد توده‌ای آن را به کار گرفت. قبل از او، هر چند تجربه نافرمانی مدنی، به عنوان یک شیوه مبارزه توده‌ای، وجود داشت؛ ولی مورد توجه و تأمل آگاهانه قرار نگرفته بود. و غالب مبلغان نافرمانی مدنی، عمدتاً آن را به صورت یک مبارزه اخلاقی و وجدانی طرح می‌کردند. از ثورو تا تولستوی، و از گریسون (W.L. Garrison) تا کروپاتکین (P.A. Kropotkin)، بیشتر آن را - لاقلاً در مرحله شکل‌گیری اش - به صورت اقدام فردی می‌فهمیدند. اهمیت کار گاندی در این بود که این شیوه مبارزه را برای رسیدن به خواست‌های بی‌واسطه مشخص جمعی به کار گرفت و به این ترتیب آن را به صورت یک شیوه مبارزه جمعی در آورد. و در نتیجه، جنبه سیاسی نافرمانی مدنی را در مقایسه با جنبه اخلاقی آن کاملاً برجسته کرد. در جنبش نافرمانی تحت رهبری گاندی گروه‌هایی شرکت می‌کردند که ضرورتاً با اصول اعتقادی و حتی روش‌های مبارزاتی او موافق نبودند. چیزی که آنها را به همراهی با او می‌داشت صرفاً اشتراک منافع مشخص و حتی گاهی مقطعی بود. مثلاً مسلمانان هند در توده‌ای کردن جنبش نافرمانی تحت رهبری گاندی، نقش مهمی داشتند اما مسلم است که غالب آنها به اصل عدم خشونت - آن طور که گاندی تبلیغ می‌کرد - در همه جا پای بند نبودند. یا حتی آدمی مانند جواهر لعل نهرو - که تمایلاتی به مارکسیسم داشت و لاقلاً در دوره‌ای، نوعی سوسیالیسم را تبلیغ می‌کرد - علی‌رغم دوستی بسیار نزدیک‌اش با گاندی، به شیوه مبارزاتی او صرفاً به عنوان یک تاکتیک سیاسی نگاه می‌کرد.^(۷)

۳- گاندی، به عنوان یک فعال و رهبر سیاسی، تجربه سازماندهی نافرمانی مدنی را به نحوی هنرمندانه و خلاق، تکامل بخشید و در نتیجه، این شیوه مبارزه را به صورت یک تکنیک سیاسی کارآمد و قابل کار بست در شرایط متنوع و در خدمت هدف‌های مختلف، در آورد. او با ملاحظات و توصیه‌های خود درباره شرایط راه‌اندازی و موفقیت نافرمانی مدنی، شکنندگی و نقطه ضعف حتی مقتدرترین حکومت‌ها را در مقابل اراده و اقدام جمعی مردم نشان داد. او نشان داد که مردم، حتی بدون دست بردن به سلاح، و صرفاً با اراده و اقدام جمعی‌شان می‌توانند هر حکومتی را به درماندگی بکشانند.

۴- گاندی نافرمانی مدنی را در جوامعی غیردموکراتیک به کار گرفت، و نیز (در هند) در خدمت براندازی قدرت سیاسی - و به این ترتیب، نشان داد که حتی بی‌دفاع‌ترین و بی‌حق‌ترین مردم نیز می‌توانند به نافرمانی دست بزنند و سرکوب‌گرترین حکومت‌ها را به درماندگی بکشانند و حتی براندازی دولت‌ها را در دستور کار مبارزات‌شان قرار بدهند. گاندی این شیوه مبارزه را از طریق آموزش‌های اخلاقی - مذهبی و آشنایی با متفکران شبه مذهبی و شبه آنارشینست، کشف کرد، اما آن را به یک شیوه مبارزه کاملاً سیاسی، برای رسیدن به دموکراسی تبدیل کرد. او برخلاف ثورو، آن را به شیوه‌ای برای مقابله با «حکومت مدنی» نمی‌دید، بلکه شیوه‌ای کارآمد برای براندازی خودکامگی می‌فهمید. او آن را شیوه‌ای «خطرناک برای جباریت و بی‌ضرر برای دموکراسی» توصیف می‌کرد.

اما حتی بعد از گاندی نیز، تجربه‌های مهم نافرمانی مدنی، مدت‌ها هم چنان، در کشورهای انگلیسی‌زبان، و به ویژه ایالات متحد آمریکا، محصور ماند. در آمریکا جنبش کارگری بارها این شیوه مبارزه را به کار گرفت. مثلاً در ۱۵-۱۹۱۴ عده‌ای از کارگران آمریکا، به دعوت اتحادیه رزمنده «کارگران صنعتی جهان» (I.W.W) در

سوسیته (Sioux City) ایالات آیووا جمع شدند تا ممنوعیت اجتماعات را بشکنند.^(۸) ولی مهم‌ترین تجربه نافرمانی مدنی را «جنبش حقوق مدنی» سیاهان آمریکا در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به کار گرفت. نخستین بار، روزا پارک، یک پیرزن سیاه پوست، در دسامبر ۱۹۵۵، در مانگمیری (Montgomery) آلاباما، نافرمانی را آغاز کرد. او با زیر پا گذاشتن قانون ایالتی جدایی نژادی، حاضر نشد در قسمت عقب اتوبوس شهری - که مخصوص سیاهان بود - بنشیند و بنابراین دستگیر شد. دستگیری او، اعتراض توده‌ای خود انگیخته سیاهان را دامن زد. در متن این حرکت‌های اعتراضی بود که مارتین لوتر کینگ، به یکی از پر نفوذترین رهبران سیاهان آمریکا تبدیل شد^(۹) و با الهام از آموزش‌های گاندی، نافرمانی مدنی را به عنوان شیوه اصلی مبارزه «جنبش حقوق مدنی» تثبیت کرد.^(۱۰) در این دوره، سرخ بوستان آمریکا نیز، برای احقاق حقوق‌شان، بارها به نافرمانی مدنی متوسل شدند.^(۱۱) بخشی از جوانان آمریکا نیز در اعتراض به جنگ ویتنام، نافرمانی مدنی را کشف کردند و از رفتن به سربازی سر باز زدند، تاجایی که دولت آمریکا ناگزیر شد در سال ۱۹۷۳ سیستم سربازی وظیفه را ملغاً کند. به این ترتیب، در سال‌های پرهیجان ۱۹۶۰، یعنی اوج رادیکالیزه شدن افکار عمومی جهان در نیمه دوم قرن بیستم، نافرمانی مدنی در آمریکا به یکی از رایج‌ترین شیوه‌های اقدام جمعی تبدیل شد و مانند بسیاری از پدیده‌های فرهنگ جهانی امروزی، از آمریکا به نقاط دیگر جهان صادر شد. از اواخر دهه ۱۹۶۰، از طریق جنبش صلح و ضد تسلیحات هسته‌ای، و بعدتر، جنبش محیط زیست، به مناطق دیگر جهان گسترش یافت و مخصوصاً در کشورهای اروپای غربی به یکی از شیوه‌های اصلی اقدام جمعی سیاسی تبدیل شد. در سال ۱۹۸۵، در سوئدان، در گستراندن یک خیزش توده‌ای عمومی علیه دیکتاتوری ژنرال غیر، نقش مهمی ایفاء کرد. در آخرین سال‌های بلوک شوروی، در بسیج مردم علیه حزب - دولت‌های حاکم بعضی کشورها به کار گرفته شد. در پیروزی جنبش ضد پل تکس (Poll Tax) در انگلیس و پایان دادن به نخست وزیری تاجر بسیار مؤثر بود. و اکنون در جنبش بین‌المللی اعتراض علیه سرمایه جهانی، به شیوه اصلی اقدام جمعی تبدیل شده است.

تجربه‌های موفق و ناموفق نافرمانی مدنی نشان می‌دهند که:

۱- این شیوه مبارزه را در هر شرایطی نمی‌توان به کار گرفت. نافرمانی مدنی در شرایط تسلط حقیقتان سیاسی، یعنی در شرایطی که مردم در وحشت از زور و اقتدار حکومت، سر در لاک خود فرو برده باشند و بنابراین افکار عمومی معنا و اهمیتی نداشته باشد، شانس پیروزی چندانی ندارد.^(۱۲) نافرمانی مدنی در جوامع بسته، در مناطق روستایی منزوی، در غیاب جریان اخبار و امکانات ارتباط گیری توده‌ای، نمی‌تواند به کار گرفته شود.

۲- نافرمانی مدنی هنگامی می‌تواند با موفقیت به کار گرفته شود که میان حکومت (یا بعضی از نهادهای حکومتی) و مقبولات مردم (یا بخش‌هایی از مردم) رویارویی چشم‌گیری ایجاد شود. حقیقت این است که نافرمانی (خواه مسالمت‌آمیز باشد یا غیر مسالمت‌آمیز) بدون اعتقاد به حقانیت خود، حد معینی از اعتماد به نفس، و سبک و سنگین کردن عواقب کار، نمی‌تواند شکل بگیرد. بنابراین، مردمی که - خواه به دلیل ناآگاهی و خواه به دلیل مرعوب شدنگی - حقی برای خود قایل نباشند، نمی‌توانند دست به نافرمانی مدنی بزنند.

۳- نافرمانی مدنی هنگامی می‌تواند با موفقیت به کار گرفته شود که مردم بدانند واکنش حکومت در مقابل نافرمانی معینی که انجام می‌شود، از حد معینی نمی‌تواند فراتر برود. در تاکید بر این نکته بود که گاندی می‌گفت: همه را نمی‌شود کشت و همه

را نمی‌توان به زندان برد. در شرایطی که حکومت می‌تواند به کشتار وسیع مردم دست بزند و چنین کشتاری می‌تواند مردم را مرعوب سازد، نافرمانی مدنی کارکرد خود را از دست می‌دهد.

۴- نافرمانی مدنی به صورت خالص کمتر دیده می‌شود و معمولاً در کنار شیوه‌های دیگر مبارزه شکل می‌گیرد. و حتی، بر خلاف تصور و اصرار طرفداران مبارزه مسالمت‌آمیز، در بسیاری از مواقع، با شیوه‌های غیر مسالمت‌آمیز همراه می‌گردد. حقیقت این است که نافرمانی مدنی، در مقیاس توده‌ای، در شرایط برانگیختگی مردم می‌تواند شکل بگیرد، و کنترل مردم برانگیخته در مقیاس بزرگ کار دشواری است.

۵- نافرمانی مدنی، ضرورتاً یک شیوه مبارزه رفرمیستی نیست، بلکه می‌تواند در خدمت هدف‌های انقلابی نیز به کار گرفته شود. مثلاً گاندی آن را در خدمت جنبش استقلال طلبی هند به کار گرفت. اما این شیوه مبارزه نمی‌تواند به طور مستقیم و به تنهایی، هر حکومتی را براندازد. حتی استقلال هند را هم نمی‌توان تماماً محصول به کارگیری این شیوه مبارزه دانست. همین نظر را در مورد سقوط حزب - دولت‌های «کمونیستی» در اروپای شرقی نیز می‌توان مطرح کرد. اما همین تجارب نشان می‌دهند که نافرمانی مدنی می‌تواند در حکومت ناپذیر کردن جامعه و فرسوده ساختن دستگاه‌های سرکوب، بسیار کارآمد باشد.

برخوردهای کلیشه‌ای با نافرمانی مدنی

نافرمانی مدنی، در میان بخش بزرگی از فعالان سیاسی ایران، متأسفانه هنوز یکی از موضوعات متعلق به قلمرو ایدئولوژی تلقی می‌شود. در نتیجه، غالباً نه اصلاح طلبان آن را به عنوان شیوه مبارزه کارآمد، پیش می‌کشند و نه رادیکال‌ها. اصلاح طلبان به این دلیل که آن را ناقض شعار «حاکمیت قانون» می‌بینند و می‌ترسند توسل به آن، بازی اصلاح طلبی را به هم بریزد. و رادیکال‌ها به این دلیل که گمان می‌کنند این شیوه مبارزه‌ای است مختص اصلاح طلبان که توسل به آن به معنای عقب نشینی از براندازی جمهوری اسلامی است. اما در این بدبینی دو جانبه، رادیکال‌ها هستند که فرصت‌ها را از دست می‌دهند، مخصوصاً رادیکال‌های چپ. زیرا مطلوب‌ترین شق سرنگونی جمهوری اسلامی، از نظر چپ، قاعدتاً با به میدان آمدن فعال و گسترده مردم و شکل‌گیری تشکل‌ها و نهادهای مستقل آنها امکان‌پذیر است؛ و در شرایط کنونی، نافرمانی مدنی می‌تواند در این سمت‌گیری بسیار راه‌گشا باشد. فعالان چپ باید توجه داشته باشند که برخورد ایدئولوژیک با این شیوه مبارزه که در کوران تجارب گوناگون و شناخته شده در سراسر جهان صیقل یافته، مخصوصاً از نظر مارکسیسم و جنبش طبقاتی معطوف به سوسیالیسم، کاملاً ناموجه و غیر قابل دفاع است. به چند دلیل:

۱- «فرق مارکسیسم با همه اشکال بدوی سوسیالیسم در این است که جنبش را به هیچ شکل خاصی از مبارزه، متعهد نمی‌سازد؛ متنوع‌ترین اشکال مبارزه را می‌پذیرد؛ آنها را «سرهم بندی نمی‌کند»... مطلقاً با همه طرح‌های انتزاعی و همه نسخه‌های جزمی مخالف است... خواهان برخورد دقیق با مبارزه توده‌ای در حال پیشروی است... بنابراین... قطعاً هیچ شکل مبارزه را نفی نمی‌کند... مارکسیسم... از شیوه عمل توده‌ای یاد می‌گیرد و برای یاد دادن شکل‌های مبارزه ابداع شده در انزوا کتاب خانه‌های «سیستم سازان» به توده‌ها ادعایی ندارد»^(۱۴)

۲- انقلابی‌گری چپ منوط و مشروط به منافع جنبش طبقاتی معطوف به سوسیالیسم است. بنابراین، چپ نمی‌تواند، به طور اصولی، طرفدار ترجیح اشکال قهرآمیز مبارزه بر اشکال مسالمت‌آمیز باشد. در حقیقت چپ معطوف به سوسیالیسم - چون متعهد

به جنبش مستقل و آگاهانه توده‌های زحمتکش است و سازمان‌یابی و سنگربندی آنها را در دراز مدت تعیین کننده می‌داند - همه جا و همیشه نمی‌تواند به شیوه‌های قهرآمیز روی بیاورد.^(۱۵) برخلاف تصور رایج در میان بعضی از فعالان چپ ما، اشکال و شیوه‌های مبارزه زحمتکشان به طور عام و کارگران به طور خاص، غالباً مسالمت‌آمیز است، نه قهرآمیز. مثلاً اعتصاب یا راه‌پیمایی کارگری را در نظر بگیرید: تردیدی نیست که اینها اشکال قهرآمیز مبارزه نیستند. حتی اشغال کارخانه، حداکثر، نوعی نافرمانی مدنی است. یا در اعتصاب عمومی و سراسری ضرورتاً چیز قهرآمیزی وجود ندارد. یا تحریم انتخابات را در نظر بگیرید که شکلی از مقاومت منفی است.

۳- در نافرمانی مدنی، به عنوان یک شیوه مبارزه، هیچ چیز سازش‌کارانه‌ای وجود ندارد؛ برعکس، این یک شیوه مبارزه تهاجمی است؛ رو در روی مستقیم با اقتدار دولتی است، برای شکستن (یا ضربه زدن به) اعتبار آن؛ و در یک کلام، نوعی شورش است. البته این شیوه مبارزه - همان طور که گفتیم - معمولاً به تنهایی نمی‌تواند حکومتی را سرنگون کند. اما این، ضرورتاً، ناشی از خصلت مسالمت‌آمیز آن نیست. مگر هر شیوه قهرآمیز مبارزه، می‌تواند به تنهایی، حکومت را براندازد؟ مثلاً آیا مبارزه چریکی، به تنهایی می‌تواند حکومت را سرنگون کند؟ پاسخ منفی است. تصادفاً مبارزه چریکی و نافرمانی مدنی، علی‌رغم تفاوت‌های آشکارشان، شباهت‌هایی با هم دارند. در مقابله با دیکتاتوری، وظیفه اصلی هر دو شیوه مبارزه، خنثی کردن برتری مطلق نیروی دیکتاتوری بر نیروی مردم است. اگر مبارزه چریکی می‌کوشد با متمرکز کردن نیروی شورش در نقطه‌های ضعف (زمانی و مکانی) نیروی دیکتاتوری، در برتری استراتژیک آن در کل خط رویارویی، گسست ایجاد کند؛ نافرمانی مدنی می‌خواهد با استفاده از برتری کمی نیروی مردم در کل خط رویارویی، برتری سازمانی و تکنیکی و فشرده‌گی اراده نیروی سرکوب را تضعیف کند. مبارزه چریکی می‌کوشد با اجتناب از رویارویی‌های بزرگ و از طریق تمرکز روی درگیری‌های کوچک در نقطه‌های گزین شده، گسترش یابد؛ در حالی که نافرمانی مدنی می‌کوشد خط رویارویی را گسترده‌تر سازد تا محدودیت قدرت سرکوب دیکتاتوری را هم به مردم و هم به خود نیروهای دیکتاتوری نشان بدهد. هدف هر دو شیوه مبارزه، حکومت ناپذیر کردن جامعه است و هیچ یک از این دو شیوه، مستقیماً و به تنهایی، براندازی دیکتاتوری را در دستور قرار نمی‌دهند، بلکه با دامن زدن به بحران کنترل، آن را تدارک می‌بینند.

چرا نافرمانی مدنی اکنون می‌تواند کارآمد باشد؟

در شرایط کنونی ایران، نافرمانی مدنی می‌تواند به عنوان یک شیوه مبارزه توده‌ای علیه جمهوری اسلامی به کار گرفته شود و در فرسوده ساختن قدرت سرکوب آن بسیار کارآمد باشد، به چند دلیل:

۱- اکنون نظام ولایت فقیه در بحران مشروعیت عمیقی فرو رفته است. با حوادث چهار سال گذشته، تردیدی نمانده است که اکثریت خردکننده مردم ایران از ولایت فقیه به جان آمده‌اند و خواست رهایی از چنگال آن و حتی کنار زدن هر نوع دولت مذهبی، به مهم‌ترین نقطه هم‌رایی اکثریت قاطع مردم تبدیل شده است. بحران مشروعیت چنان عمق و دامنه‌ای پیدا کرده است که حتی دستگاه ولایت نیز عملاً به آن تن داده است و بیرون رفتن از آن را ناممکن می‌داند. به همین دلیل هم است که مخالفت با اصل جمهوریت را به نحوی بی‌سابقه صراحت داده و به تفسیر رسمی خود از قانون اساسی - حتی در سطح نظری - تبدیل کرده است. اما این کار دستگاه ولایت، بزرگ‌ترین گسست در ایدئولوژی رسمی جمهوری اسلامی را - که خود را برآمده از

بطن انقلاب مردم ایران و بیان اراده آنها معرفی می‌کند - بوجدی می‌آورد. این گسست نمی‌تواند به تنش‌های شدید در دستگاه‌های ایدئولوژیک و حتی دستگاه‌های سرکوب رژیم تبدیل نشود و اصطکاک منافع در میان بخش‌های مختلف طبقه سیاسی حاکم را دامن نزنند. تصادفی نیست که بخش قابل توجهی از کادرهای رده بالای حکومتی با خشونت تمام از نهادهای قدرت رانده می‌شوند و بعضی حتی به زندان‌های طولانی محکوم می‌شوند. هم زمانی این گسست با بحران مشروعیت رژیم، فضای بسیار مساعدی برای شکل‌گیری نافرمانی مدنی توده‌ای به وجود می‌آورد.

۲- بن بست اصلاح طلبان حکومتی برای اکثریت مردم آشکار شده است. اگر آزمایش در مسایل اجتماعی جایی داشته باشد، نتایج آزمون سال ۱۳۷۹ را نمی‌شود نادیده گرفت. در آغاز این سال، اصلاح طلبان حکومتی با پیروزی خرد کننده شان در انتخابات مجلس شورای اسلامی، به بیشترین سهمی از حکومت که می‌شود از طریق انتخابات در جمهوری اسلامی دست یافت، رسیدند^(۹) تا در ماندگی خودشان را در مقابل دستگاه ولایت به روشن‌ترین نحو ممکن به نمایش بگذارند. این تجربه نشان داد که: الف - در جمهوری اسلامی نهادهای حکومتی انتخابی در مقابل دستگاه ولایت - که جایگاه اصلی قدرت سیاسی است - وزنی ندارند و بدون موافقت آن از ایجاد کوچک‌ترین دگرگونی در امور حکومتی ناتوانند. ب - دستگاه ولایت از هر نوع اقدام جمعی مردم وحشت دارد زیرا - به درستی - مردم را در مقابله با ارکان وجودی نظام می‌بیند و بنابراین، تضعیف امکانات بسیج مردم را به اولویت اصلی خود تبدیل کرده است. ج - پیروزی‌های انتخاباتی اصلاح طلبان، هر قدر قاطع‌تر باشد، در عمل، آنها را ناتوان‌تر می‌سازد؛ زیرا دستگاه ولایت را می‌ترساند و به مقابله با آنها می‌کشد. د - دستگاه ولایت هر نوع اصلاح طلبی غیر متعهد به ولایت فقیه و معطوف به بسیج مردم را شکلی از براندازی تلقی می‌کند و بنابراین، غیر قابل تحمل می‌داند. ه - اصلاح طلبان مقید به قانون اساسی، زیر فشار دستگاه ولایت از یک سو، و برانگیختگی مردم علیه ولایت فقیه از سوی دیگر، هر چه بیشتر ناگزیر می‌شوند طرح‌های شان را با حد تحمل دستگاه ولایت منطبق سازند. به عبارت دیگر، پویایی درگیری‌های فزاینده مردم با نظام، دیگر نمی‌گذارد آنها هم چون سپر پیشروی مردم در مقابل دستگاه ولایت عمل کنند. حتی فراتر از این: آنها به عاملی گند کننده در گسترش مبارزات آزادی خواهانه مردم تبدیل می‌شوند. این تجربه تردیدی نمی‌گذارد که مبارزات آزادی خواهانه مردم دیگر نمی‌تواند با استفاده از مجاری قانونی و با سپر کردن اصلاح طلبان حکومتی گسترش یابد؛ بلکه ناگزیر باید عمدتاً از مجاری فراقانونی، در مقابله مستقیم با ولایت فقیه، با بی‌اعتنایی به وعده‌ها و توصیه‌های اصلاح طلبان حکومتی و بی‌اعتبارسازی آنها پیش برود. اهمیت تجربه ۷۹ سال در این است که یک تجربه توده‌ای است؛ زیرا در شرایطی اتفاق افتاد که مردم به دنبال تحولات سال‌های اخیر، در مقیاسی توده‌ای سیاسی شده‌اند و حافظه جمعی فعالی دارند. تصادفی نیست که هر نوع صحبت درباره «حاکمیت قانون» هم اکنون رنگ باخته و حتی بخشی از اصلاح طلبان حکومتی نیز ناگزیر شده‌اند از «تناقضات قانون اساسی» سخن به میان آورند و بخش‌های پیشرو مردم، هر چه بیشتر به راه‌های فراقانونی مقابله با نظام می‌اندیشند.

۳- در دوره‌ای که پیشروی مردم اساساً از طریق مبارزات فراقانونی باید صورت بگیرد، تزلزل در صفوف نیروهای مسلح اهمیت فوق‌العاده زیادی پیدا می‌کند. این کار اساساً از طریق به میدان آمدن هر چه گسترده مردم از یک سو، و مسالمت آمیز بودن اقدامات توده‌ای از سوی دیگر، می‌تواند صورت بگیرد. از این طریق است که می‌توان سرکوب آسان - یعنی سرکوب عده‌ای محدود و مرعوب ساختن توده‌های وسیع - را

ناممکن ساخت. در چنین شرایطی، نافرمانی مدنی می‌تواند، بدون بهانه دادن به دستگاه‌های سرکوب، مردم را در مقیاس توده‌ای به میدان اقدامات فراقانونی بکشاند.

۴- هر چند توهم به ظرفیت اصلاح پذیری جمهوری اسلامی تا حدود زیادی فروریخته و جاذبه اصلاح طلبان حکومتی از میان رفته است، ولی نفوذ اندیشه اصلاح طلبی در میان مردم هنوز قابل توجه است. حقیقت این است که شکست فاجعه بار انقلاب ایران و بیرون آمدن هیولای ولایت فقیه از بطن آن، و هم چنین چیرگی اندیشه‌های محافظه کارانه در مقیاس بین‌المللی در دو دهه اخیر، جاذبه افق‌های انقلاب را در میان بخش قابل توجهی از روشنفکران کشور کم رنگ ساخته است. بخش قابل توجهی از گروه‌های اجتماعی که در شرایط کنونی، هنوز در شکل دادن به افکار عمومی مردم نقش مهمی دارند، انقلاب را با خشونت و خون‌ریزی گسترده، مترادف قلمداد می‌کنند. نافرمانی مدنی می‌تواند نفوذ این نوع تفکرات را در میان مردم کاهش بدهد و در عین حال، بخش‌های هر چه بیشتری از مردم را به میدان حرکت‌های فراقانونی بکشاند و هم رأیی اکثریت هر چه قاطع‌تر مردم را در ضرورت براندازی جمهوری اسلامی تثبیت کند.

۵- هر چند در چهار سال گذشته، ارتباطات افقی در میان گروه‌های اجتماعی مختلف گسترده شده و عملاً سطحی از سازمان‌یابی در میان بخش‌های قابل توجهی از مردم شکل گرفته، ولی ضعف سازمان‌یابی مستقل و ارتباطات مستقل در میان مردم، هنوز بزرگ‌ترین ضعف جنبش آزادی خواهانه کنونی کشور ماست. و این ضعف مخصوصاً در میان کارگران و زحمتکشان بسیار چشم‌گیرتر است. در چنین وضعی، میان خصلت ضد استبدادی جنبش مردم و ظرفیت دموکراتیک و - به طریق اولی - سوسیالیستی آن، شکاف آشکاری وجود دارد. به تجربه‌های متعدد و - ملموس‌تر و دقیق‌تر از همه - به تجربه انقلاب بهمن، می‌دانیم که اگر این شکاف با آهنگ لازم پر نشود، تضمینی ندارد که سرنگونی کاملاً انقلابی جمهوری اسلامی به شکل‌گیری نظامی دموکراتیک بیانجامد. حدی از شکل‌گیری سازمان‌یابی مستقل مردم، و مخصوصاً طبقات زحمتکش و محروم، و سنگربندی آنها حول خواست‌های بی‌واسطه و منافع عمومی طبقاتی شان، در روند پیکارهای ضد استبدادی و سرنگون سازی استبداد، تنها عاملی است که می‌تواند این شکاف خطرناک و نگران کننده را پر کند. نافرمانی مدنی می‌تواند با به میدان آوردن مردم حول خواست‌های ملموس و مستقل شان، فرصت‌های بزرگی برای سازمان‌یابی آنها به وجود بیاورد.

۶- جنبش نافرمانی مدنی به دو دلیل می‌تواند به راحتی در ایران پا بگیرد و توده‌گیر شود. اول به این دلیل که در خزانه (Repertoire) تجارب مبارزاتی مردم ایران، پدیده ناشناخته‌ای نیست. در تاریخ صد ساله اخیر مبارزات مردم ایران نمونه‌های متعددی از نافرمانی مدنی وجود دارند که بعضی از آنها در حافظه تاریخی ایرانیان جایگاه برجسته‌ای دارند. بعضی از این نمونه‌های برجسته را حتی در دوره تدارک انقلاب مشروطیت نیز می‌توان مشاهده کرد. مثلاً تحریم تنباکو (در سال ۱۸۹۱=۱۲۷۰) مسلماً نمونه جالبی از نافرمانی مدنی بود. اما طولانی‌ترین و توده‌ای‌ترین تجربه‌های نافرمانی مدنی، بی‌تردید، در همین دوره حاکمیت جمهوری اسلامی شکل گرفته‌اند و هنوز هم تداوم دارند. در حقیقت، مقاومت طولانی زندگی عرفی و مخصوصاً مقاومت خستگی ناپذیر زنان و جوانان در مقابل بایدها و نبایدهای استبداد مذهبی، نمونه‌های شورانگیزی از نافرمانی مدنی را به نمایش می‌گذارند. این نافرمانی‌های پی‌گیر، نوعی جنگ مدنی فرساینده را از نخستین سال‌های موجودیت جمهوری اسلامی به این رژیم

تعمیل کرده‌اند و در شکست فرهنگی و فروپاشی ایدئولوژیک آن، نقش به راستی تعیین کننده‌ای داشته‌اند. شمار شرکت‌کنندگان در این نافرمانی‌ها هرگز از چند میلیون نفر کمتر نبوده است. بنابراین، نافرمانی مدنی در ذهنیت امروزی مردم ایران، تجربه بسیار شناخته شده و فعالی است. مسأله سازماندهی نافرمانی مدنی، اکنون، آگاهانه‌تر، سازمان یافته‌تر، و سیاسی‌تر کردن این تجربه فعال و گستراندن آن به عرصه‌های دیگر زندگی است.

دومین دلیل مساعد بودن فضای امروزی ایران برای گسترش نافرمانی توده‌ای، وجود خود جمهوری اسلامی است. فراموش نباید کرد که جمهوری اسلامی یک استبداد متعارفی نیست، بلکه یک دولت مذهبی است که در کنار خشن‌ترین سرکوب‌های سیاسی، گسترده‌ترین سرکوب‌های فرهنگی را سازمان می‌دهد. حقیقت این است که جمهوری اسلامی بدون اعمال پی‌گیر نوعی توتالیتریزم فرهنگی نمی‌تواند به موجودیت خودش ادامه بدهد. به این ترتیب، ما با حکومتی رو به رو هستیم که فقط مخالفان سیاسی‌اش را سرکوب نمی‌کند، بلکه می‌کوشد در خصوصی‌ترین جنبه‌های زندگی مردم مداخله کند. چنین حکومتی فرصت‌های بی‌شماری برای نافرمانی مدنی و مخصوصاً توده‌گیر شدن آن به دست می‌دهد.*

پانویس‌ها:

۱- کنگره چهارم سازمان ما، در آخرین روزهای تیر ماه ۱۳۷۸، در قطعنامه اصلی خود، بر ضرورت استفاده از نافرمانی مدنی به عنوان «بهترین راه گسترش جنبش توده‌ای» در مرحله انتقال به رویارویی مستقیم مردم با ولایت فقیه، تأکید نمود و یادآوری کرد که «تنها از طریق گستراندن هر چه وسیع مقاومت است که می‌توان شدت سرکوب را کاهش داد. از این طریق است که مردم می‌توانند امکانات تمام نشدنی خودشان و پوشالی بودن رژیم را دریابند».

۲- مثلاً Encyclopedia Americana در زیر عنوان Civil disobedience، آن را تقریباً معادل «مقاومت منفی» (Passive resistance) می‌داند.

۳- تصادفی نیست که در همان «موعظه بالای کوه» گفته می‌شود: «با مدعی خود، تا در راه هستی صلح کن، مبدا مدعی، تو را به قاضی سپارد و قاضی، تو را به داروغه تسلیم کند و در زندان افکنده شوی. هر آینه به تو می‌گویم، تا فلس آخر را نپردازی از آنجا بیرون نخواهی آمد». نگاه کنید به انجیل متی، فصل پنجم، ترجمه فارسی کتاب مقدس.

۴- برای توصیفی مؤثر - و ضمناً دم دست در زبان فارسی - از این نوع مقاومت‌ها، نگاه کنید به «خاموشی دریا» اثر رورکور، ترجمه حسن شهید نورایی، که صحنه‌های گریایی از مقاومت منفی مردم فرانسه در مقابل اشغالگران را به صورت یک داستان عرضه می‌کند.

۵- نگاه کنید به: B. Bailyn: The Origins of American Politics, New York, 1968

۶- درباره این دوره از تاریخ امریکا، نگاه کنید به:

P.N. Carroll, m D.W. Noble: The Free and the Unfree, London, 1980, P.183-209

۷- به نقل از: Louis Fischer: The Life of Mahatma Gandhi, London, 1997

ضمناً باید توجه داشت که گاندی هنگامی که مبارزات خود را در افریقای جنوبی آغاز کرد، هنوز نوشته‌های ثورورا نخوانده بود. او خود در نامه‌ای به ظ‌شجرت‌مت، در ۱۰ سپتامبر

۱۹۳۵، به این نکته صراحت داده است.

۸- نگاه کنید به:

B. Chandra: India's Struggle for Independence, London, 1989, P. 184-196

و در باره نظر نهرود درباره گاندی نگاه کنید به «اتوبیوگرافی» او که در سال ۱۹۳۵ نوشته شده و تحت عنوان «زندگی من» به فارسی ترجمه شده است.

۹- نگاه کنید به: Collier's Encyclopedia در زیر عنوان Civil Disobedience

۱۰- B. Muse: the American Negro Revolution: From Non-Violence to Black Power, New York, 1971

۱۱- مارتین لوتر کینگ، خود تأکید داشت که با خواندن آثار گاندی، نافرمانی مدنی را کشف کرده است. نگاه کنید به: The Autobiography of M.L. King, Ed. C. Carson, London, 2000

۱۲- نگاه کنید به منبع یاد شده در شماره ۶

۱۳- باید توجه داشت که خفقان سیاسی با سرکوب سیاسی مترادف نیست. در شرایط خفقان سیاسی، مردم منفعل و مرعوب هستند، بی آن که ضرورتاً سرکوب علنی گسترده‌ای وجود داشته باشد، اما در شرایط سرکوب، مردم فعال و برانگیخته‌اند و حکومت را به چالش می‌طلبند و درست به همین دلیل است که حکومت برای حفظ موجودیت‌اش، به سرکوب علنی گسترده روی می‌آورد. در دوره‌های برانگیختگی توده‌ای مردم علیه حکومت‌های خودکامه، عموماً سرکوب علنی گسترده می‌شود و حتی در ابعادی واقعاً توده‌ای علیه مردم به کار گرفته می‌شود.

۱۴- عین سخنان لنین، از مقاله «جنگ چریکی»، کلیات آثار، ج ۱۱، ص ۱۴-۲۱۳، ترجمه انگلیسی.

۱۵- لنین - در همان مقاله «جنگ چریکی» - ضمن دفاع قاطع از به کارگیری جنگ چریکی تحت شرایطی، می‌پذیرد که مبارزه چریکی می‌تواند سازمان یابی کارگران را مختل سازد و آنها را با لومپن‌ها در آمیزد.

۱۶- من در اینجا مجلس خبرگان رهبری را عمداً به حساب نمی‌آورم، زیرا این مجلس هر چند به ظاهر جزو نهادهای حکومتی انتخابی است؛ ولی در عمل، ادامه اصل ولایت فقیه است و حساس‌تر از آن که روحانیت حاکم بتواند بازی انتخابات را در تعیین ترکیب آن تحمل کند. به عبارت دیگر، می‌خواهم بگویم پیروزی مخالفان ولی فقیه حاکم در انتخابات مجلس خبرگان رهبری، عملاً بسیار دشوار و حتی ناممکن است.

* شکل‌گیری نافرمانی مدنی و موفقیت آن، مانند هر اقدام

جمعی سیاسی دیگر، نیازمند شرایط و لوازمی است که پرداختن به آنها این مقاله را از حد مجاز مطول‌تر می‌ساخت. در این باره، مراجعه به گنجینه تجارب عملی گوناگون نافرمانی مدنی، مخصوصاً در شرایط سرکوب و بی‌حقی عمومی می‌تواند بسیار آموزنده باشد. حالا یکی از دم دست‌ترین راه‌ها برای این کار، مخصوصاً در داخل ایران، اینترنت است. در هر حال، تجارب شکل‌گیری و تکامل این شیوه مبارزه در جنبش استقلال‌هند و جنبش ضد آپارتاید افریقای جنوبی از دهه ۱۹۶۰ به بعد، و تا حدی، تجربه «جنبش حقوق مدنی» در ایالت‌های جنوبی امریکا، از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند.